

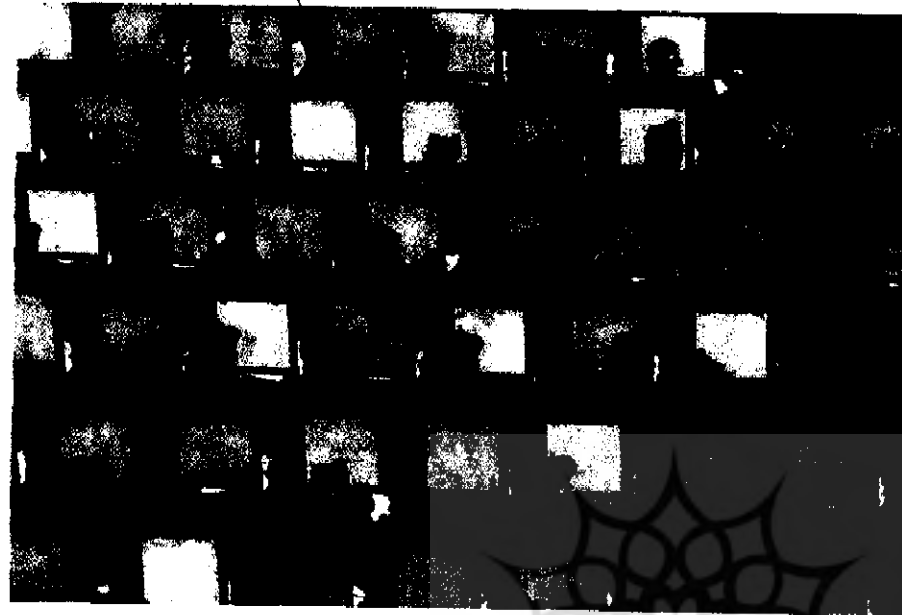
تأملی در مناقشات نظریه سکولار شدن

## پنهان سازی پوچی انسان

♦ برگزینی باوم

♦ ترجمه: عباس کاظمی

اگر چه اصطلاح «سکولار شدن» در قرن بیست و یکم به افول دین منجر می‌شود، در حالی که دیگران مدعی‌اند این نظریه به هیچ وجه اثبات نشده و قانون جامعه‌شناختی جهانشمولی پیرامون دین و جامعه مدرن وجود ندارد. وضعیت کنونی مناقشات در دو کتاب نگاشته شده در انگلستان دههٔ شصت به خوبی نشان داده شده‌است، «مذهب در جامعه سکولار» اثر برایان ویلسون که نمونه متقاعد کننده‌ای از نظریه سکولار شدن ارائه می‌دهد، و «مذهبی و سکولار» اثر دیوید مارتین که نشان می‌دهد مفهوم سکولار شدن موجب سرگستگی در مطالعه مذهب شده، بنابراین باید از واژگان جامعه‌شناختی حذف شود. در اینجا می‌خواهم سه استدلال ارائه شده توسط برایان ویلسون را مطرح کنم. ادله اول برایان ویلسون برگرفته از مطالعات تجربی است. او با استناد تعداد متناهی شواهد آماری نشان می‌دهد که قدرت و تأثیر کلیسای انگلیس طی صد سال اخیر کاهش یافته است. مطالعه تطبیقی تعداد غسل‌های تعمید، مناسک بلوغ، عضویت در کلیسای محلی، تعداد بچه‌ها در مدرسه یکتشبه، تعداد معلمان مدرسه یکتشبه و اجتماعات عید پاک، بدون شک نشان می‌دهد که قدرت کلیسای انگلیس بر ذهنیات مردم پیوسته رو به کاهش است. این نتیجه به وسیله مطالعه افزایش مداوم ازدواج‌های سکولار غیرمذهبی تأیید شده‌است. شواهد مشابهی را نیز از دیگر کشورهای اروپایی می‌توان افزود. زمانی مذهب در فرهنگ اروپایی کاملاً تثبیت شده بود به طوری که نمادها و نهادهای مذهبی بخشی از ساختارهای اجتماعی اساسی تثبیت شده بواسطه جامعه بودند. امروزه دین مجموعه‌ای از معتقداتی شده است که مثل همه چیزهایی که مردم آزادانه انتخاب می‌کنند، مورد احترام برخی خانواده‌هاست و به همین شکل هم به فرزندان خود انتقال می‌دهند. این همان فرایند جامعه‌شناختی است که سکولار شدن نامیده می‌شود. بنابراین برایان ویلسون تلاش می‌کند بر پایه تحقیقات تجربی این قانون را اثبات کند که مردمی که در تولید صنعتی درگیر می‌شوند، کمتر مذهبی هستند. بنابراین مردم شهری نسبت به افراد روستایی کمتر مذهبی‌اند.



همینطور مردان نسبت به زنان، مردان و زنان در سن کار نسبت به بچه‌ها و سالخوردگان، کشورهای اروپایی پیشرفته صنعتی نسبت به کشورهای کمتر صنعتی و قس علی‌هذا. طبق الگوی اروپایی، تجربه آمریکا یک استثناست. مطالعه عضویت کلیسا در آمریکا طی هشتاد سال روند متضادی را نشان می‌دهد؛ در سال ۱۸۸۰ تنها ۲۰ آمریکایی عضو کلیسا بودند؛ که این در سال ۱۹۶۰ به ۶۳ جمعیت افزایش یافته است. ویلسون این شمار بالا را علی‌رغم اینکه توسط عده‌ای به چالش کشیده شده است، تصدیق می‌کند. برخی جامعه‌شناسان عقیده دارند به دلیل تحرک زیاد جمعیتی ممکن است اعضاء کلیسا بیش از یکبار شمارش شده باشند. با این حال ویلسون این درصد بالا را معتبر تلقی می‌کند؛ به علاوه اینها توسط یافته‌های نظرسنجی گالوپ تأیید شدند. در عین حال او از این الگوی متضاد در آمریکا بطور جدی متحیر شد.

آندروگرلی در چند مطالعه مهم، داده‌های تجربی پیرامون وضعیت دینداری در آمریکا را بررسی کرده و ادله مخالف نظریه سکولار شدن را ارائه داده است. اطلاعات موجود سیکل خاصی از حضور و عضویت، گاهی کمتر و گاهی بیشتر، در کلیسا را نشان می‌دهند، لذا دست یافتن به تفسیری جامعه‌شناختی که غیر قابل‌مناقشه نیز باشد، دشوار است. به هر حال هیچ شاهدهی برای نظریه سکولار شدن، مبنی بر اینکه رشد فردگرایی و صنعتی شدن به زوال دین می‌انجامد، وجود ندارد. بنابراین تجربه آمریکایی برای نشان دادن نارسایی نظریه سکولار شدن حداقل در روایت‌های کنتی و وبری آن باید نمونه‌ای مناسب باشد. یکی از دلایل آشکار این الگوی جایگزین این واقعیت است که در دین آمریکایی «نهادمدنی» وجود ندارد و در نتیجه نقطه شروع توسعه مذهبی‌اش کاملاً متفاوت از اروپا بود. مع الوصف این امر تنها نشان می‌دهد که مبتنی بر تأثیری که صنعتی شدن بر دین اروپا داشته‌است نمی‌توان قانونی جهانشمول ارائه داد.

اما برایان ویلسون با شواهد متضاد تجربه آمریکایی چگونه مواجه می‌شود؟ او به این مسئله وزن کمی می‌دهد چرا که به گمان او مذهب در آمریکا نسبتاً

در آن مردم می‌توانستند به صمیمیت و همبستگی دست یابند. دین مردم را قادر می‌ساخت که بر انزوای اجتماعی شان فائق آیند. در جامعه‌های شدیداً رقابتی، دین مدرسه‌ای بود که مردم را در از خودگذشتگی و نگرانی اجتماعی آموزش می‌داد. تنوع دین و افزایش مداوم مذاهب در آمریکا، که ناظر بر اروپایی مکتب است بر اساس تجربه اجتماعی خودش آنرا ناگوار بیابد. فی الواقع کارکرد انسانی مهمی در آمریکا داشت و در حقیقت حس وحدت نیرومندی بین مردم ایجاد می‌کرد.

طبق نظر توکویل، دین نقش جدید و غیر قابل انتظاری در آمریکا ایفا کرد. به عقیده این منتقد برجسته فرانسوی خطر بزرگ جامعه برابرطلب، قدرتی است که به افکار عمومی بخشیده شده است. جامعه‌ای که بر اساس شایستگی برابر همه شهروندان بنا شده در صدد تضعیف احترام به مردان بزرگ دانش و سنتهای مقتدر گذشته است؛ در عوض افراد صلاحیت عقاید و نگرشهایی را می‌پذیرند که مبتنی بر آراء اکثریت شهروندان است. آدمیان قربانی افکار عمومی می‌شوند. توکویل اعتقاد دارد در چنین جامعه‌ای دین از آزادی فردی مردم محافظت و آنان را از تنگنای همیشگی نفوذ پندارها و پیشداوری‌ها نجات می‌دهد. ایمان دینی، آدمیان را به سنت خرد بزرگ مرتبط می‌سازد. و اهداف جامعه را برتری دهند، و بنابراین آنها را قادر می‌سازد در برابر تغییر پیوسته، سطحی، و حتی عقیده عمومی عمدتاً خودکامه تسلیم نشوند. توکویل عقیده دارد دین مسیحی در آمریکا به نیازهای اجتماعی آدمیان با شیوه‌ای جدید پاسخ داده است.

توکویل تلاش کرد تغییراتی که در دین جامعه برابرگرا رخ داده و بخصوص آنچه را که تا آن هنگام در ایالات متحده تحقق یافته بود شرح دهد. دین هر چه کمتر سلسله‌مراتبی می‌شود بیشتر مستقیم و بی‌واسطه می‌شود و هر چه بیشتر دموکراتیک می‌شود کمتر زاهدانه و آنجهانی می‌شود. دین می‌خواهد تقاضای بشر برای سعادت، رفاه و موفقیت را نه انکار، بلکه تلطیف کند. بر اساس پیش بینی توکویل، پرستش دینی سرانجام هر چه کمتر شبیه گردهمایی در دادگاه بیشتر همانند اجتماعی از هم‌بایه‌گان می‌شود. از آنجا که کارکرد اصلی دین به اجتماعات محلی معطوف شده است، در جامعه برابرگرا دین حضور سیاسی و عمومی نخواهد داشت مگر از طریق احساسات مذهبی شهروندان؛ که این به عقیده توکویل - و پیش بینی تالکوت پارسونز - چندان کم اهمیت نیست. همه منتقدان اجتماعی فرانسوی این رخداد را نه به‌عنوان سازگاری ضعیف دین با شرایط جدید اجتماعی بلکه به مثابه پاسخ اصیل دین قلمداد کردند، که قدرتش را در حفظ و حمایت از زندگی بشر در موقعیتهای جدید اجتماعی نمایان می‌سازد.

توکویل حتی فکر می‌کرد کلیسای کاتولیک رومی در ایالات متحده عمیقاً از جامعه مساوات طلب متأثر بوده‌است و سهل‌گیری منحصر بفردی که در جایی دیگر یافت نمی‌شود را بدست داده است. البته چیزی که او نتوانست پیش بینی کند این بود که به جهت مداخله قوی روم و محکومیت آمریکایی‌گرایی و مدرنیسم در آغاز این قرن، سرانجام در ایالات متحده خصیصه

من این یک نمونه از پدیدهای است که ویلسون و برگر آنگاه که از دین بی‌مایه و سکولار شده آمریکایی سخن می‌گفتند، در صدد بیانش بودند. مع‌هذا اجازه دهید اضافه کنم به هیچ وجه روشن نیست که شکل‌گیری مذهب آنجهانی پیرامون پرستش امر مقدس، کمتر ایدئولوژیک باشد. اگر مطالعه هربرگ از دین در دهه پنجاه را الگویی برای فهم دین آمریکایی فرض کنیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم. بحث فصل گذشته‌مان را پیرامون مقاله مهم رابرت بلا درباره دین مدنی که پیچیدگی دین آمریکایی را نشان داد، یادآور می‌شوم. نخست اینکه اصطلاح دین مدنی خود، مفهومی مبهم است. این اصطلاح در مواردی خاص ایده‌آلهایی را برای زندگی جمعی ملتی که رویه‌های سیاسی جاری را قضاوت می‌کند، حفظ می‌کند، در سایر موارد ممکن است به‌طور جانبدارانه‌ای به مشروعیت دینی قدرتهای سیاسی موجود فرو کاسته شود. دوم آنکه بلا نشان داده بود ممکن است رابطه دین مدنی و دین تاریخی یهودیت و مسیحیت بسیار گسترده باشد؛ در یازده مورد کلیساها و کشت‌ها منش دینی‌شان را با آرمانهای دین مدنی همبسته می‌نمایند، و در مواردی دیگر این مذاهب تاریخی خودشان را بر ضد دین مدنی روزمره تعریف می‌کنند. دین در آمریکا هم همچنان و هم انتقادی بوده است. دین در سازگاری‌اش با زندگی امریکای شمالی خلاقیت قابل توجهی نشان داده است. اما هربرگ مرحله‌ای خاصی را شرح داده است. استدلال من این است که جامعه‌شناسانی که از نظریه سکولار شدن دفاع می‌کنند به اندازه کافی نسبت به جنبه‌های انتقادی و خلاق دین توجه ندارند.

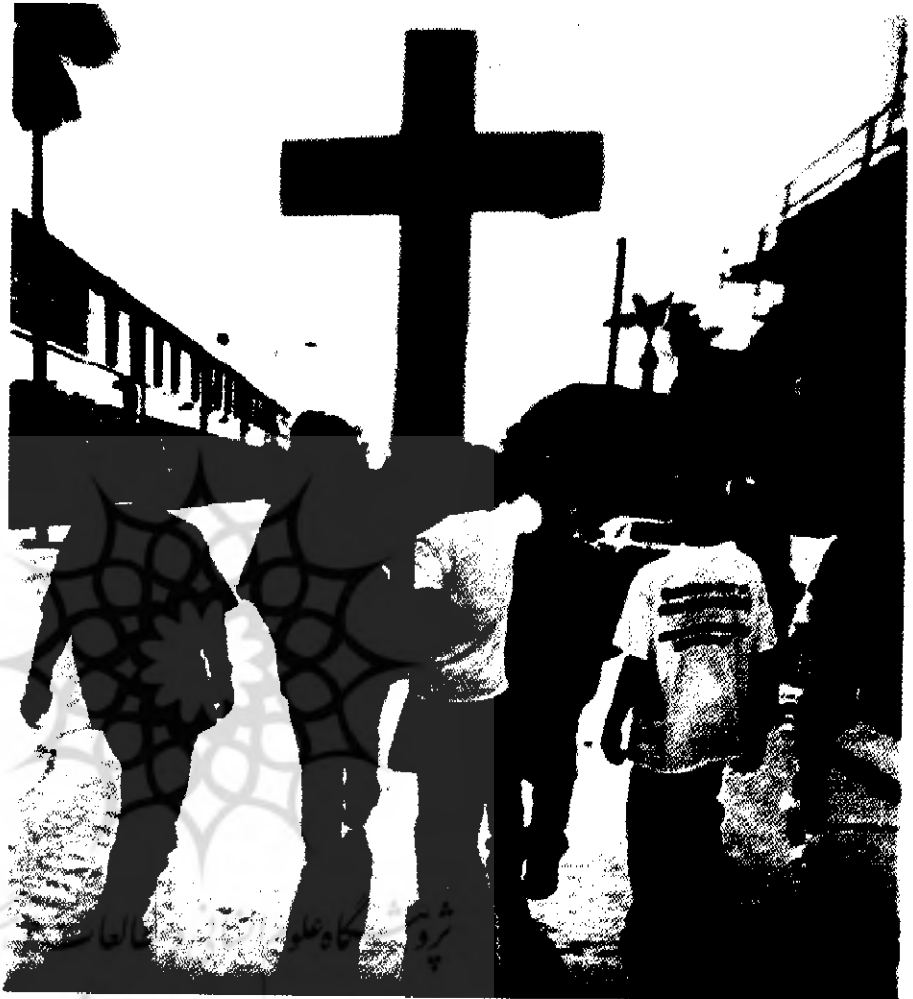
مذهب با فرهنگ و جامعه تغییر می‌کند. سوال این است: این تغییر به چه نحو است؟ آیا اغلب به شیوه‌ای همچنان خودش را با شرایط اجتماعی جدید سازگار می‌کند، یا گهگاه با شیوه‌ای خلاقانه به چالشهای ایجاد شده در شرایط جدید پاسخ می‌دهد؟ زمانی که کسی دو توکویل در دهه سوم سده گذشته به ایالات متحده سفر کرد، تغییرات مهمی که در دین مسیحی رخ داده بود، ملاحظه کرد، او این تغییرات را به مثابه پاسخ خلاق به نیازهای اجتماعی جدید تفسیر کرد. توکویل، متفکر بزرگ اجتماعی پیش از ظهور اصطلاح «جامعه‌شناسی»، دموکراسی مساوات طلب را در آمریکا تحلیل و به مقایسه آن با جامعه‌سنستی اریستوکراسیک پرداخت، بر مبنای همان چیزی که جامعه‌شناسان کمی بعدتر تمایز جامعه‌شناختی بین گمنشافت و گزلسافت را پیش بینی کردند. توکویل درحالی‌که آزادی‌های مدنی مردان و زنان در جامعه جدید را می‌ستود، هشدار بود که نهادهای اقتصادی و سیاسی و ضمانت اجرایی این آزادیها، فردگرایی جدید، ولع پیشرفت فردیت، اخلاقیات به شدت فایده‌گرایانه، و سلطه فرهنگی به‌واسطه ارزشهای تجاری را موجب شده‌اند. آدمیان اکنون در معرض مشکلات و اضطراب‌هایی قرار گرفتند که به ندرت در جامعه سنتی مشاهده می‌شد. توکویل نسبت به مخاطراتی که این تحولات برای سعادت بشر پیش می‌آورد، آگاه بود. در چنین وضعیتی دین می‌توانست نقش اجتماعی جدیدی را ایفا کند. توکویل مشاهده کرد که در جامعه فردگرای مساوات طلب آمریکا، نقش دین کنترل تمایلات خودخواهانه مردم و ایجاد اجتماعاتی بود که

سطحی به نظر می‌رسد. او می‌نویسد «افرادای که در گذشته گسترش آشکار اعضای کلیسا را تفسیر کردند، علی‌الغالب نسبت به سطحی بودن وضعیت دینداری در آمریکا واقف بوده‌اند.» با توجه به دوره اخیر او خودش چنین نتیجه می‌گیرد، «بنابراین اگرچه کش مذهبی فزونی یافته، نپی مغزی و بی‌محتوایی عقاید مذهبی عامه نیز افزایش یافته است.» بنابراین شواهد موجود را نباید چندان جدی گرفت چراکه دین آمریکایی گونه‌ای راستین نیست. در دفاع از نظریه سکولار شدن تناقض عجیب مشابهی در مطالعات جامعه‌شناختی پتر برگر ملاحظه می‌شود. او می‌نویسد «وضعیت در آمریکا متفاوت است، با وجودی که کلیساها جایگاه نمادین بسیار مهمی را تصاحب کرده‌اند، شاید بهتر باشد بگوییم که آنها تنها از طریق سکولار شدنشان این موقعیت را حفظ کرده‌اند، به‌طوری‌که نمونه آمریکایی و اروپایی دو گونه مشابه از مضمون بنیادی سکولار شدن جهانی را نشان می‌دهند. همچنین به‌نظر می‌رسد دین آمریکایی برای اقامه گواه بر ضد نظریه سکولار شدن نمونه‌ای معتبر نیست. واضح است که ویلسون و برگر هر دو استدلالی غلط ارائه می‌کنند. اگر نظریه سکولار شدن می‌خواهد قانونی درباره مذهب و جامعه سکولار ارائه دهد، در آن صورت پذیرفته نیست وضعیتی را پدید آوریم که در آن برخی اشکال مذهب به عنوان شاهد در نظر گرفته نشود. دین آمریکایی بی شک از دین در اروپا متفاوت است. ویل هربرگ در مطالعه مهمش درباره دین آمریکایی، تحت عنوان پروتستان، کاتولیک، یهود که در دهه پنجاه منتشر شد، تلاش کرد موفقیت چشمگیر مذهب سازمانی در آمریکا را تبیین کند. وی نشان می‌دهد بسیاری از کلیساها و کشت‌ها، علی‌رغم تفاوت‌های چشمگیر در کتشی‌ها و عقاید مذهبی، خصیصه‌ها، آثار و بینش‌های اجتماعی یکسانی را نمایان می‌سازند. همه آنها به یک اندازه تجسم سبک زندگی آمریکایی هستند. تعهد به باور دینی و عضویت در سازمانهای مذهبی نشانه‌ای روشن از یک آمریکایی اصیل بودن است، به گونه‌ای که این امر با اخلاق اقتصادی و اجتماعی آمریکایی تشخیص می‌یابد. با توجه به اینکه آمریکا کشوری ناهمگون است، مذهب عاملی انسجام بخش است. دین، مردم این سرزمین پهناور را قادر می‌سازد با وجود پس‌زمینه‌های متفاوت اخلاقی، نژادی، مذهبی و زبانی، با شیوه زیست یکسان برای زندگی آمریکایی اصیل همبسته شوند، و در عین حال به جنبه‌هایی از گذشته‌شان وفادار بمانند. هربرگ نشان داد که نسل دوم مهاجران گرایش داشتند میراث فومی‌شان را در جهت تلاش برای آمریکایی تمام عیار شدن نفی کنند و نسل سوم مهاجران، که اینک کاملاً آمریکایی شده بودند، در جستجوی هویت اجتماعی در جامعه شدیداً متحول، تلاش کردند به قومیت اجدادشان بازگردند. اما از آنجا که آنان زبان شان را فراموش کرده بودند نمی‌توانستند در میراث فرهنگی شان سهیم شوند و تنها به دین آبا و اجدادی شان روی آوردند. اثر هربرگ در دهه پنجاه، مذهب سازمانی را در آمریکا به مثابه مشروعیت سبک زندگی آمریکایی، محافظه کار و ایدئولوژیک تعبیر می‌کند. به نظر هربرگ چنین مذهبی نمی‌تواند به نقد اخلاق آمریکایی بینجامد بلکه تماماً یا گرایشات فرهنگی مسلط تشخیص می‌یابد. به عقیده

دین در آمریکا باید با مقوله‌های خاص خودش انجام شود. بالاخص تمایز بین کلیسا و فرقه که در مطالعه دین اروپایی سودمند بود، جامعه‌شناسان را هنگام مطالعه دین در کشوری که هرگز کلیسای پایداری، مگر در دوره آغازین، تجربه نکرده دچار مشکل کرده است. دین در آمریکا در مذاهب تجلی می‌یابد. دین فرقه‌ای حس همبستگی را به پیروانش انتقال می‌دهد (دیدگاه دورکیمی) و شور معنا و هدف زندگی را در آنها برمی‌انگیزاند (دیدگاه وبری). گرلی می‌نویسد «در بی‌سازمانی فردی و اجتماعی، که به‌عنوان بخشی از گذار از نظام فدرالی دهقانی به شهر صنعتی رخ می‌دهد، آدمی می‌کوشد برای جبران محرومیت‌هایی که به دلیل غیبت حمایت‌کننده‌های اجتماعی و نهادهای میانجی جوامع روستایی پدید آمده نهادهایی شبه گمنامی ایجاد کند - مانند گروه‌های ملی، فرقه‌های مذهبی طبقات پایین، احزاب سیاسی رادیکال، و در ایالات متحده و کانادا، مذهب.»

مذهب متفاوت از کلیسا یا فرقه است. مذهب، پلورالیستی است، از آنجا که تعداد مشخصی از افراد را در بر می‌گیرد، از کلیسا متمایز می‌شود. در عین حال از آنجا که به فرهنگ و جامعه نظر دارد، با فرقه نیز تفاوت دارد. مذهب، جامعه‌ای میانجی است که در جامعه امنی و در حال تحول، افراد را به انسجام اجتماعی سوق می‌دهد. کثرت مذاهب در آمریکا برای وحدت و یکپارچگی مردم مانع ایجاد نمی‌کند. علی‌رغم تضادها و تنش‌هایی که گهگاه از علایق متعارض مذاهب نشأت می‌گیرد، این مذاهب تعاریف متعارضی از واقعیت ارائه نمی‌دهند بلکه معنایی یگانه از زندگی را در کنار منازعات روزمره موجود، در اعضایشان ایجاد می‌کنند و بدین ترتیب یکپارچگی میان افراد را ترویج می‌کنند. ناهمگونی آموزه‌ها لزوماً تبعات اجتماعی واگرا ندارد. آندره گرلی نشان می‌دهد در ایالات متحده درک کلیسای کاتولیک از خود تماماً شبیه «مذهب» بوده است. این نه به معنای سطحی و سکولار شدن دین بلکه تکوین خلاقیت دین آمریکایی است، که می‌تواند الگوهایی متفاوت از حضور و عضویت در کلیسا را ارائه دهد. دین در آمریکا شکوفا شده است، به همین دلیل نقش مهمی در انسانی کردن زندگی بشر ایفا کرده است.

آیا در تحلیل گرلی دین آمریکایی الزاماً ایدئولوژیک است؟ به این معنا که اغلب مدافع شیوه زندگی آمریکایی است؟ پاسخ این است که دین آمریکایی، همچون تمام دین‌ها، واجد ابهام و پیچیدگی است. می‌تواند - دقیقاً مثل دین مدنی آمریکایی - هم ایدئولوژیک و هم اوتوپایی باشد. بخصوص از آنجایی که مذهب، پلورالیستی است و ضرورتی ندارد که با سیستم نمادینی که زندگی ملی را تقویت می‌کند همسان شود، حس آزادی فردی به اعضایش القا می‌کند. پیش از این توکویل مطلب مشابهی بیان کرد که دین افراد را قادر می‌سازد خودشان را بر حسب هویت متعالی تعریف کنند. درحالی‌که ساختارهای اجتماعی افراد را به تعریف هویتشان بر حسب نقشی که به‌عنوان شهروند، کارمند، مادر یا پدر و... دارند، می‌دارد، دین آنان را به نوعی خود تعریفی ترغیب می‌کند که به نحوی از این نقشها فراتر روند؛ از طریق دین افراد در بصیرت و هدف یک اجتماع بزرگتر، چون جنبش یا کلیسا سهیم می‌شوند و به واسطه این هویت‌های بیکران و نامحدود،



وی از آن دفاع کرد خلق «جوامع واسط و میانجی» بود که شبکه‌هایی اجتماعی برای بهزیستی زندگی افراد ایجاد می‌کرد. دورکیم تا اندازه‌ای ساده لوحانه، تصویری کرد انجمن‌های حرفه‌ای قادر خواهند بود این وظیفه را عهده‌دار شوند. آنچه دورکیم در عمل انجام داده بود - البته بدون آنکه قصدش را داشته باشد - نقش اجتماعات دینی در انسانی کردن جامعه صنعتی مدرن را توصیف می‌کرد. مطالعه الهیاتی دورکیم، پایه‌ای برای کلیساشناسی جدید قرار گرفت. این کار در واقع توسط آندره گرلی انجام شد. در جامعه سنتی، کلیساها خودشان را یا به‌عنوان یگانه حاملان حیات نمادین جامعه پنداشته و لذا خود را با فرهنگ و ملت همسان می‌انگاشتند، یا خود را به مثابه اجتماعات حاشیه‌ای قلمداد کرده، نمادهای جامعه را طرد و در فاصله‌گیری انتقادی از فرهنگ غالب به سر می‌بردند. جامعه‌شناسان این دو گونه را کلیسا و فرقه نامیده‌اند. به هر حال اگر جماعات دینی، کارکردی را که توسط دورکیم برای «جوامع واسط و میانجی» لحاظ شده، عهده دار هستند، باید از تمایزات بین کلیسا و فرقه فراتر رفته و نقش اساسی و جدیدی در ساختن جامعه انسانی ایفا کنند. به واقع این اتفاق است که در آمریکا رخ داده است.

خلاقیت و اصالت دین آمریکایی در اثر جالب توجه آندره گرلی تحت عنوان جامعه مذهبی، بسط داده شده است. وی نشان می‌دهد مطالعه جامعه‌شناختی

دموکراتیک کاتولیک رومی با روح شدیداً خودکامه و سبک سازمانی جایگزین شد. توکویل در عبارتی بسیار زیرکانه تا آنجا پیش می‌رود که اذعان کند افرادی که خودآگاهی‌شان توسط نهادهای اجتماعی برابرگرا شکل داده می‌شود با تصور خدا به‌عنوان فرمانروای جهان میانه‌ای ندارند، بلکه ایمانشان به هم‌نوا پنداشتن خدا با اجتماع متمایل می‌شود. توکویل شخصاً چنین رویکردی را برای خلاقیت مسیحیت زبان آور تلقی می‌کرد. مع ذلک او تفسیری را در درک خدا به‌عنوان اساس هستی و شبکه‌ای از اجتماع، پیش بینی کرد. توکویل - همچنانکه هگل پیش از او و شماری از جامعه‌شناسان پس از او بدان پرداختند - نشان داد که بین نهادهای اجتماعی که آدمیان در آن می‌زیند، آگاهی‌هایشان و شکلی از مذهب که در ذهنشان تصور می‌کنند، روابط نزدیکی وجود دارد.

اگر دین عاملی خلاق در جامعه است، آیا نباید انتظار داشت که به چیرگی بیگانگی تحمیل شده توسط شرایط زندگی مدرن کمک کند؟ امیل دورکیم مشتاقانه در پی راه‌ها و روش‌های فائق آمدن بر انزوا و اضطرابی بود که به واسطه جامعه مدرن بر شهروندان تحمیل می‌شد. انسانها چگونه می‌توانند خود را از مخاطرات بی‌هنجاری درمان بدارند؟ به اعتقاد جامعه‌شناسان فرانسوی، دین سنتی چه مسیحیت یا یهودیت، از توان کافی در این راه برخوردار نیستند. اتفاقاً دورکیم هرگز نقش دین در آمریکا را مطالعه نکرده بود، چیزی که

می‌آید، مردم را قادر می‌سازد ناکامی‌های‌شان را ابراز نموده، آرام و سازگار شوند و به زندگی عقلانی و محدودشان در نظم اجتماعی اقتصادی بازگردند. طبق تحلیل ویلسون، پروتستان‌تیسیم غالباً آدمیان را به زندگی دنیوی سوق می‌دهد، عناصر رازورزانه و شاعرانه سنت مسیحیت را تضعیف و توجه افراد را به مقاصد و اهداف سکولار معطوف می‌کند، و لذا زمینه زوال خودش را فراهم می‌آورد. افراد بعد از پیشرفت در سیستم اقتصادی و اجتماعی، علاقه به دین‌شان را از دست داده و به ندانم‌گویی مبهمی روی می‌آورند. پروتستان‌تیسیم موجب تباهی خودش می‌شود. زهد دنیوی که ویر «اخلاق پروتستان» می‌نامید امروزه از طریق نهادهای اقتصادی و اجتماعی در فرهنگ غرب نهادینه شده به گونه‌ای که کاملاً از خاستگاه مذهبی‌اش مستقل شده است. شاهد ماجرا این است که در ایالات متحده، اخلاق پروتستان در بین کاتولیکها و یهودها به همان نسبت پروتستان‌ها یافت می‌شود. اخلاق کار پروتستان نمایانگر روح فرهنگی است که ما به ارث برده‌ایم.

حقیقتی در نظریه ویلسون وجود دارد. ارست ترولتچ از معاصران و دوستان ویر از اینک پروتستان‌تیسیم تباهی خودش را موجب می‌شود، نگران بود. اوج ترقی پروتستان‌تیسیم، نقطه افولش نیز بود. با وجود این، نظریه مذکور به تنهایی گواه قانع‌کننده‌ای برای نظریه سکولارشدن نیست. ویلسون بار دیگر تجربه خاصی انگلیس را شرح می‌دهد. در آمریکا پروتستان‌تیسیم کاملاً قوی پابرجا مانده است، چراکه دینی نهادمند است؛ این دین روحیه‌ای را ایجاد می‌کند که دموکراسی آمریکایی و سیستم اقتصادی کار را بنا می‌کند. به همین دلیل است که تعداد بی‌شماری از آمریکایی‌ها همچنان به جستجوی خوشبختی در نمادگرایی کلیساهایشان تمایل دارند. این ماهیت ایدئولوژیک پروتستان‌تیسیم در آمریکا است که آنرا دین موفق ساخته است. نظریه ویلسون همچنین می‌تواند به مثابه استدلالی علیه نظریه سکولارشدن تغییر جهت دهد. پروتستان‌تیسیم در قالب جنبش‌ها و مذاهب گوناگونش، طبقات بلند پرواز را در کشورهای انگلیسی زبان برای کسب قدرت اجتماعی بزرگتر قادر ساخت و بنابراین نه تنها از تغییر اجتماعی خشونت بار انقلاب فرانسه در این کشورها جلوگیری کرد بلکه همچنین مانع ظهور اشکال مخالفت‌گرایی آتشین با کلیسا و الحاد شدید اصلاح طلبان اجتماعی رادیکالی شد که در کشورهای کاتولیک پدید آمده بودند. ویلسون خودش می‌نویسد: «درحالی‌که در کشورهای اروپایی و به ویژه در کشورهای کاتولیک، سکولار شدن در گسترش جنبش‌های سکولار و ضد کشیش گرا نمود یافت، در کشورهای انگلوساکسونی کمتر با مخالفت مستقیم بلکه با بیانی ظریف نمود پیدا کرد.» چنانچه این اظهارات صحیح باشد بنابراین پروتستان‌تیسیم نه تنها در سکولار شدن مؤثر است بلکه همچنین به نحوی پارادوکسیکال عاملی است که زوال دین را باز می‌دارد. بار دیگر این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهیم. همانطور که درست است که بگوئیم پروتستان دین تثبیت شده جامعه دموکراتیک و سرمایه‌داری غربی است، به همان نسبت نیز باید گفت، پروتستان‌تیسیم بسیار فراتر از این است. دین پروتستان یوتوبیاهای جدیدی تولید کرده است. ادیان

اجتماعی بزرگتر قادر می‌ساخت، و سرانجام اخلاق کاری ایجاد کرد که در گسترش جهان مدرن صنعتی سودمند افتاد و آنرا در میان تمام تمدن‌های پیشین متمایز ساخت. نظر به اینکه مخالفان ویر گاه تشریح را به گونه‌ای مبالغه‌آمیز معرفی کردند، اجازه دهید خاطر نشان کنم ویر مدعی نبود که پروتستان‌تیسیم مولد جامعه عقلانی و مدرن بوده است. اینگونه نبود که ویر تأثیرات رشد علم و تکنولوژی، توسعه مؤسسات بازرگانی و ابداع ابزارهای جدید تولید بر گسترش جهان مدرن را نادیده گیرد نظریه‌اش بیش از اینها متواضع بود. او خودش این سوال را مطرح کرد که چرا در آغاز پیدایش سرمایه‌داری، که در چند فرهنگ پایه‌گذاری و پیش از جنبش اصلاحات در بخشهای مختلف جامعه اروپایی اشاعه یافت، اروپای غربی دستخوش چنین تحول چشمگیر و شاهد پیدایش فرهنگ عقلانی مدرنی بود که در تاریخ بشریت بی‌همتا می‌نمود. ویر نشان داد که این زهدگرایی جدید پروتستان و فهم دینی نوین از کار بود که موانع سنتی و مذهبی را از پیش روی رهیافت این دنیایی برداشت و برای پیشرفت دنیوی، انگیزه دینی قائل شد. اطاعت از دعوت خداوند در کار سخت، لذت محدود، ارزش موفقیت فردی و انتقاد از دولت بر پایه درک جدید از فردگرایی و بازار آزاد معنا می‌یافت.

ویلسون، تز وبری را فراتر از دوره‌ای که توسط خود ویر مطالعه شد، معتبر می‌داند؛ به عقیده وی جنبشهای گوناگون پروتستان‌تیسیم، شامل متدیسم و ادونتیسیم اولیه و جنبش هزاره‌گرایی دوره‌های متأخر، روح پیشرفت فردی را میان پیروان‌شان تزیق کردند و این امر خود موجب رشد جامعه سکولار شد. او می‌نویسد «نیوق و خلاقیت مسیحیت در سراسر فرایند تغییر اجتماعی با شرایط طبقات جدید سازگار بود.» هر موج جدید احیاء و بازسازی پروتستان، طبقه جدید را به واسطه اعتماد به نفس و انضباط مذهبی نوین، قادر می‌ساخت که در سیستم اقتصادی و اجتماعی موجود رشد کند. این تز در کتاب «خاستگاه اجتماعی مذهب‌گرایی» در ایالات متحده اثر ریچارد نیبر و «کلیسا و فرقه در کانادا» اثر اس. دی کلارک تأیید می‌شود. اغلب تحقیقات اخیر نشان داده‌اند که فرقه‌های جدید مسیحی، از قبیل اصول‌گرایان، همواره کارکرد اجتماعی یکسانی دارند. آنها بدون آموزش رسمی و با خوداتکائی معنوی، به مردم طبقات پایین کمک می‌کنند تا به افرادی منضبط، سختکوش و اتکا پذیر تبدیل شوند، و لذا آنان را به سمتی سوق می‌دهند که به‌عنوان کارگران صنعتی موفق باشند، سودگرانی پیروز در جهان رقابتی شوند، و در یلکان اجتماعی ارتقا یابند. این فرقه‌ها همواره مردم را به صرفه‌جویی، پس انداز پول و سرمایه‌گذاری آن به نحوی عاقلانه توصیه می‌کنند. تحقیق در اصول‌گرایی و دیگر فرقه‌های مسیحی در آمریکای لاتین، هند غربی و آفریقا نشان داده است کثیری از جنبش‌های مذهبی وجود دارند که به مردمی که از زندگی روستایی و قبیله‌ای‌شان گسسته و در زندگی شهری گم شده‌اند، کمک می‌کنند تا استقامت ورزند، کارگران سختکوشی شوند و وارد سیستم اقتصادی شده و در آن پیشرفت نمایند. حتی خلسه این دین سمبل نفی دنیا نیست؛ بلکه این شوریدگی‌ها که در اجتماعات نیایش پدید

افراد قادرند از نقشهای‌شان در جامعه فراتر روند. آنها بیش از یک شهروند، کارمند، مادر یا پدر هستند؛ آنان توانایی انتقاد از نقش‌هایی که ایفا می‌کنند دارند و این حس، آزادی فردی را برای‌شان ارمغان می‌آورد. دین آمریکایی گرچه اغلب ایدئولوژیک اما در عین حال حامل یوتوبیا نیز بوده است.

استدلال اول برایان ویلسون در دفاع از نظریه سکولارشدن، که حاصل شواهد آماری افول کلیسای انگلستان بود، ما را به تحلیل بسیار دقیق از دین در آمریکا سوق داد. دلیل دوم ویلسون از روابط نزدیک بین پلورالیسم و سکولارشدن نشأت می‌گیرد. ویلسون فکر می‌کرد که پلورالیسم دینی و تسامح و تساهل در آن، بطور اجتناب‌ناپذیری کنترل دین بر اذهان آدمیان را تضعیف می‌کند. پلورالیسم همچنین موجب نسبی‌گرایی خاصی است و لذا پذیرفتن بی‌چون و چرای حقانیت گوهر دین را تضعیف می‌کند. پیتر برگر استدلال مشابهی ارائه کرده است. پلورالیسم دینی لاجرم به سکولار شدن می‌انجامد اگر دین‌های متعددی وجود دارد، که همه‌شان نیز معتبر شناخته شده‌اند، ممکن است از بین آنها دینی را ترجیح داده و انتخاب کنیم که به نظر می‌رسد بهترین نوع برای زندگی فردی است؛ در این وضعیت دین امری شخصی و ذوقی - معنوی می‌شود و ماهیتش را به مثابه غایت نهایی هستی از دست می‌دهد. از نظر برگر، پلورالیسم، دین را به امر ناشناخته‌ای بدل و زوالش را به کلی تسهیل می‌کند.

به دنبال تحلیلی که از مذاهب و انجمن‌های مذهبی در آمریکا ارائه داده‌ام، استدلال فوق دیگر متقاعدکننده به نظر نمی‌رسد. البته ممکن است این حقیقت داشته باشد که کلیساهای فرقه‌ها، طبق تعریف جامعه‌شناختی‌شان، نتوانند در جامعه پلورالیست بقا یابند، چراکه هر دو از دین درکی انحصارگرایانه دارند. معذکال مذاهب و انجمنهای دینی پلورالیستی‌اند و وجود اجتماعات دینی گوناگون را می‌پذیرند. بعلاوه دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم چنانچه تسلیم محض رمز و راز قدسی در دین خودشان شوند، قادر نخواهند بود اعتبار ادیان دیگر یا فراترهای دیگر از دین خودشان را، با رغبت بپذیرند. بخصوص تحت تأثیر جنبش کلیسای جهانی، مسیحیت معاصر در طلب پابندگی بی‌قید و شرط به امر مطلق، سازمان دینی خود را به عنوان تجسم این امر مطلق در نظر نمی‌گیرد. در واقع دین در اینجا انتخابی شخصی است، اما کارکرد اجتماعی مهم مذهب نشان می‌دهد که به هیچ وجه صرفاً فردی نیست. جامعه‌شناسانی که معتقدند پلورالیسم، دین را تضعیف و افولش را تسریع می‌بخشد، خلاقیت بی‌بدیل خود دین را نادیده می‌گیرند.

برایان ویلسون استدلال دومش را با ارائه و دفاع از این ایده اصلاح کرد که حرکت به سمت جامعه‌ای سکولارتر در بطن پروتستان‌تیسیم نهفته است. در اینجا ویلسون از ترم معروف ماکس ویر که در برخی اشکال توسط کثیری از جامعه‌شناسان اتخاذ شده، تبعیت می‌کند. بر اساس این تز زهد دنیوی مسیحیت کالونیست - پیوریتن به روح سرمایه‌داری منتج شده و کارآفرینی را به سرعت میان طبقات تولیدگر و بازرگان اشاعه داد، روحی به طبقات پایین الفا کرد که آنها را در شکستن بی‌وقفه مرزهای سنتی و ارتقاء به قدرت



آنگونه که من امیدوارم بتوانم نشان دهم، حرکت و تغییر کرده و به خود انتقادی از خودشان دامن می‌زنند. پروتستان‌تیسیم با قضاوت منفی اش از نظام سرمایه‌داری و انتقادش از اخلاق کار، اشکال بسیار جدیدی از سوسیالیسم مسیحی عرضه کرده است. تز ویلسون درباره سکولار شدن، تلویحا در پروتستان‌تیسیم، حتی توسط شماری از فلاسفه اجتماعی و متألهان در مفاهیم وسیعتری ارائه شده است. ادعا شده است که دین انجیلی خودش، از همان آغاز، معطوف به سکولار کردن زندگی بوده و فرایندهایی که طی آن در عصر مدرن حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی خودشان را از مذهب مستقل ساخته‌اند، در واقع به پیروی از دین انجیلی و روح پروتستان بوده است. به اعتقاد برخی متألهان این توسعه قاعداً باید برای کلیسای مسیحی خوشایند باشد. این نظریه را می‌توان در اثر فریدریش گوگارتن در آلمان و «شهر سکولار» اثر هاروی کاکس در ایالات متحده مشاهده کرد. در این نظریه مطرح می‌شود که ایمان عهد عتیق از مذهب پر عظمت مصر و بین‌النهرین گسستی اساسی پیدا کرده است.

در دین بین‌النهرینی خدا خودش را تماماً متفاوت، خالق آسمان و زمین، ماورای کائنات و مطلقاً بی‌همتا هویدا می‌ساخت. ایمان عهد عتیق جهان را تقدس زدایی و دنیوی کرد. عالم دیگر مقدس نیست؛ محضر خدا نیست؛ عالم فقط دنیایی است که آدمی آمده در آن زندگی کند، مسئولیتهایی را بپذیرد و دنیا را به بهشت مبدل سازد. پیتر برگر، متعاقب اشاره‌های اندک ماکس وبر و مطالعات وسیع اریک وگلین، همدلی زیادی با این نظریه ابراز می‌کند. طبق این نظریه، الهام عمده دین عهد عتیق حرکت به سمت سکولار شدن است. عهد جدید از مبارزه عیسی علیه تابوهای موروثی، احکام مقدس و چیرگی اقتدارهای دینی بر زندگی حکایت دارد. بر اساس این نظریه، در کاتولیسیسم الهام اصلی دین انجیلی در پس شعائر مذهبی و تقدیس گرایشات دینی سرکوب شد. اصلاحات دینی در رنسانس، الهام عمده انجیل را احیا کرد و به کمک اومانیزم، به فرهنگ سکولار دوره کنونی پل زد. بر اساس نظر ویلسون، سکولار شدن تلویحی در پروتستان بخشی از جنبش تاریخی فراگیر است. از آنجا که تز ویلسون گواه قاطعی برای نظریه سکولار شدن به ما ارائه نداد، ضرورتی ندارد که خودمان را درگیر دیدگاه تاریخی گسترده سازیم. من همچنان می‌خواهم این سوال را مطرح کنم که آیا این درک از دین عهد عتیق، به‌طور خاص بر مفروضات پروتستان مبتنی نیست و آراء پرابلماتیک قرن نوزده و بیست را به فرهنگ باستان فراقکتی نمی‌کند. چندان معلوم نیست که تفکیک بنیادی بین خدا و طبیعت واقعاً در کتاب عهد عتیق یافت شود. در انجیل، خدا همچنان خالق عالم می‌ماند؛ او پشت و پناه جهان است، و خود را به جلوه‌های مختلف عالم طبیعت متجلی می‌سازد. عالم همچنان محضر خدا است. او در حالی که خدایی منجی است هیچ کم از خدای عالم ندارد. بالاخص در عهد جدید - همانطور که رزماری رادر در اثرش نشان داده است - ما از درک سکولار جهان فاصله زیادی داریم. جهان یا در تصرف شیطان و یا در تسخیر روح القدس ظاهر می‌شود؛ یا اهریمنی است یا اهورایی؛ یا مانی در رسیدن به خدا یا راهی برای گفتگوی فردی با خداست. نظریه برجسته سکولار شدن گوگارتن و

کاکس ممکن است تا اندازه زیادی به قرانت پروتستانی شواهد بینجامد. این قرانت، توسط دانشمندانی حمایت می‌شود که آنگاه که سکولار شدن گرایش فرهنگی غالب به شمار می‌رفت، با نظریه پروتستان‌تیسیم فرهنگی شناخته می‌شدند (تظیر خود وبر).

\*\*\*

استدلال سوم ویلسون در دفاع از نظریه سکولار شدن از تحلیل اجتماعی تونیس و وبر تبعیت می‌کند؛ گذار از گمشافت به گزلیافت ارزشهای سنتی را سست، تفکر عقلانی را بیش از پیش در فرایندهای اجتماعی بکار می‌بندد و متعاقباً عناصر دینی را از حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی خارج می‌سازد. بنابراین دین پایگاه اجتماعی‌اش را از دست داده؛ و کارکرد اجتماعی چندانی ندارد. زندگی اجتماعی به تسلط اهداف عمل‌گرایانه و فایده‌گرایانه در می‌آید. ویلسون این روند را به زبان تراژیک جامعه‌شناسان آلمانی شرح نمی‌دهد؛ او از زوال فرهنگ سخن نمی‌راند. چیزی که وی اذعان می‌دارد این است که گسترش صنعتی شدن به تضعیف دین می‌انجامد. چه کسی می‌تواند قوت این استدلال را انکار کند؟ یک نکته روشن است که این استدلال، قطعاً تجربه خاص اروپایی را تشریح می‌کند. با این حال برخی جامعه‌شناسان روند مدرن شدن را به نحو متفاوتی تفسیر کرده‌اند، و چه بسا تعجب آور نباشد که این قرائتهای متعدد از اطلاعات یکسانی از تجربه آمریکا ناشی شده باشد. تالکوت پارسونز در مقاله مشهور «مسیحیت و جامعه صنعتی مدرن» تلاش می‌کند مدرن شدن را نه به مثابه فرایند سکولار شدن بلکه در قالب مفهوم تمایز پذیری تفسیر کند. تمایز پذیری در جامعه‌شناسی پارسونز مفهومی کلیدی است. طبق نظر او نفوذ خرد در فرایندهای اجتماعی گوناگون و پیچیده شدن روز افزون جامعه به تخصصی شدن انواع کارکردهای موجود در جامعه و همبستگی بیشتر بین آنها می‌انجامد. وظایف متنوع جامعه به سمت جداسازی، واگذاری وظایف به نهادهای متمایز و ایجاد هماهنگی متقابل میانشان پیش می‌رود. این نوع تمایز پذیری در حکومت، صنعت، تجارت، آموزش و خلاصه در تمام بخش‌های جامعه قابل

مشاهده‌است. تمایز پذیری همچنین به تفکیک حوزه مذهبی از قلمروهای غیر مذهبی زندگی اجتماعی می‌انجامد. این نظریه به پارسونز امکان می‌دهد علی‌رغم تصدیق برجیده شدن تدریجی دین از زندگی عمومی، شواهد را به نحوی جدید تفسیر کند. در این نگاه، چیزی که رخ می‌دهد سکولار شدن نیست بلکه جداسازی ساده دین به‌عنوان حوزه‌ای متمایز است. دین بطور روزافزون مجزا، مستقل و شخصی می‌شود، ولی همچنان با جامعه ارتباط خواهد داشت. فرایند تمایز پذیری به دین فرصت می‌دهد قدرت و ماهیت حقیقی اش را هویدا سازد، که این در ایجاد تعهد شخصی و متعاقباً نفوذ در انتخابها و تصمیمهای آدمیان تبلور می‌یابد. به اعتقاد پارسونز علی‌رغم اینکه قلمروهای گوناگون زندگی اجتماعی چندان با نهادها و نمادهای مذهبی مرتبط نیستند، آنها با منش شخصی مسئولیت و اخلاقیات انتقادی و به شدت تحول یافته، که در مذهب موروثی، مسیحیت (و یهودیت) تعلیم داده شده است، همبسته می‌مانند. دین، حتی اگر تنها نقطه پیوستش با فرایند اجتماعی شخصی انسانی باشد ابتدا کارکرد اجتماعی اش را از دست نمی‌دهد. به گمان پارسونز بقاء نظم اجتماعی همواره منوط است به پیوند معنوی مشارکت مسئولانه و داوطلبانه افراد - به عبارت دیگر به معنویت خاص - که برای اکثریت مردم توسط دین سنتی تأمین می‌شود. دین شخصی در کنش‌ها و کلیساهای موجود نهادینه می‌شود. رویکرد پارسونزی از منظر تلقی دین به‌عنوان نقطه تلاقی دو کارکرد - کارکرد معنا دهی و همبستگی جامعه - به تحلیل آندره گزلی از دین آمریکایی مرتبط شده است. فرایند تمایز پذیری با مدرن شدن جامعه مرتبط است. مذهب حوزه کاملاً شخصی زندگی قلمداد شده، در سازمانهای تخصصی مذهبی که مستقل از نهادهای عمومی‌اند، تجسم یافته و با وجود این همچنان برای بهرستی جامعه صنعتی مدرن امری حیاتی است. در دهه شصت، شماری از متکلمان به تبعیت از گوگارتن و کاکس، از ایده حرکت جامعه به سمت سکولار شدن، به شدت دفاع کردند. آنها براساس قرانت خاصشان از کتب مقدس، سکولار شدن را سرنوشت محتوم بشر

نارضایتی است، بر تلقی بسیار مجادله آمیزی از بورژوازی و تحلیلی نابسنده از نقش اجتماعی دین سنتی مبتنی است. شلر در سرزنش شدید مدرنیته، نسبت به ابهام و پیچیدگی مفهوم دین دقت کافی نداشت.

**پی نوشت**

1. Cf. Hermann Lubke, *Sakularisierung, Geschichte eines ideenpolitischen Begriffs*, Verlag Karl Albert, Freiburg, 1965.
2. Bryan Wilson, *Religion in Secular Society*, Pelican Books, London, 1969.
3. David Martin, *The Religious and the Secular*, Routledge and Kegan Paul, London, 1969.
4. Andrew Greeley, *Religion in the Year 2000*, sheed and Ward, New York, 1965, and « The Present Condition of American Religion. » And « The secularization Myth. » « The Denomination society », Scoot, Foresman and comony, Glenview, 1972, pp. 86- 107, 127-155.
5. Bryan Wilson, op.cit, p. 112.
6. Ibid, p. 122.
7. Y. Peter Berger, *The Sacred Canopy*, Doubleday, New York, 1967, p. 108.
8. Will Herberg, *Catholic, Protestant, Jew*, Doubleday, New York, 1955.
9. Alexis de Tocqueville, *Democracy in America*, Edit. Phillips Bradley, Vintage Books, New York, no date, Vol. 2, pp. 31-33.
۱۰. برای توصیف دورکیم از همبستگی نوع گمنشافت به Suicide, Free Press, New York, 1966, pp. 378-384.
- Robert Nisbet, *The sociological Tradition*, Basic Books, New York, 1966, pp. 155-158.
۱۱. آندره گرلی، در جامعه مذهبی می نویسد: «در مدل ما از دین آمریکایی، مذهب را بعنوان نقطه تقاطع کارکرد معنا و همبستگی در جامعه ای که در آن نظم صنعتی و شهری پدیدار گشت و کلیسای ثابتی نداشت، در نظر می گیریم» (ص ۲).
12. Ibid, p. 2.
13. A. de Tocqueville, op.cit, Vol. 2, 23.
14. Peter Berger, *The Sacred Canopy*, pp. 126-153.
15. Bryan Wilson, *Religion in Secular Society*, p. 42.
16. Op.cit., pp. 43, 210-211, 219-220.
17. Ibid., p. 53.
18. Peter Berger, *The Sacred Canopy*, pp. 113-121.
19. Talcott Parsons, « Christianity and Modern Industrial Society. » *Religion, culture and society*, del. Louis Schneider, John Wiley and sons, New York, 1964, pp. 223-298.
20. Robert Bellah, *Beyond Belief*, Harper and Row, New York.
21. Andrew Greeley Man, *Unsecular Man*, Schocken Books, New York, 1972.
22. Max Scheler, « Über die positive Geschichtsphilosophie des Wissens. » *Schriften zur Soziologie und weltanschauung lehre*, 2nd ed., Franke Verlag, 1963, and *Ressentiment*, Free Press, New York, 1961.

ظاهر شود؛ و حتی ممکن است برای دوره خاصی از زمان تماماً ناپدید گردد، اما همین که جامعه خود را بازیافته و شکل بسیار پایداری به خود می گیرد، آدمیان رویارویی با امر غایی را در شعائر و سمبل های مذهبی پی می گیرند.

این دیدگاه نه بر نظریه های فلسفی و نه بر تحلیل روانشناختی استوار است؛ این سخن تماماً تحلیلی جامعه شناختی است. جامعه دین خود را در فرایندهای تولید می کند که بر اساس آن بتواند خودش را به مثابه اجتماع خود اتکاء و ماندگار شکل دهد. جامعه شناسان طبق این رویکرد جامعه ای را مطالعه می کنند که در آن دین موروثی فرو می ریزد و به نحوی خودجوش جنبش های دینی جدید یا جایگزین های متنوع دین دنبال می شود.

دیوید مارتین اظهار می کند جامعه شناسان مدافع نظریه سکولار شدن به هسان پنداری دین با دین سازمانی گرایش داشته و به ظهور اشکال جدید دینداری توجهی نداشته اند. در اینجا رابرت بلا و آندره گرلی، پیرو الگوی دورکیم، اشکال جدید دینی را در جامعه صنعتی معاصر بررسی کرده اند. بحث خود را نمی خواهم بدون اشاره به فیلسوف اجتماعی بزرگ آلمان، ماکس شلر، کسی که مطالعه جامعه شناختی مهمی در رد نظریه مراحل سه گانه کنت انجام داده است، به پایان رسانم. شلر درحالی که ارزیابی تونس و ویر از گزشت را دنبال کرد و از زوال فرهنگ به مثابه پیامد رشد بورژوازی صنعتی و سوداگر، هراس داشت، با حسی پر شور معتقد بود که دین چون میل جنسی، عشق، خرد و اخلاق بعد اجتناب ناپزیر زندگی بشری است.

شلر این دیدگاه را از معتقدات فلسفی و فردی اش اقتباس کرد. در حالی که برای رد استدلال نظریه سکولار شدن، که از آن بیزار و رویگردان بود، در مقام یک جامعه شناس قرار گرفت و جامعه شناسی معرفت را که به رابطه اندیشه و تفکر با موقعیت اجتماعی متفکران می پردازد، پایه گذاری کرد. او تلاش کرد نشان دهد نظریه سکولار شدن که توسط کنت تدوین، از ناحیه پوزیتیویسم علمی پشتیبانی و از جانب طبقه متوسط طرفداری شد، با مشغله مادی گرایانه و بی روح این طبقه همخوانی دارد. این نظریه مخلوق ناخشنودی بورژوازی بود! بورژوازی محصور در علائق پیش پا افتاده اش، نسبت به اوجگیری های روح و سرشت شوریدگی های مذهب حسادت می ورزید.

برخلاف نظر مشهور نیچه، شلر اعتقاد داشت ناخشنودی منبع خصومت ورزی با دین است. نظریه سکولار شدن جز پنهان سازی پوچی انسان و خلأ روحی طبقه متوسط چیز دیگری نبود. پوزیتیویسم علمی ایدئولوژی طبقه ای بود که همش مصروف انباشت پول بود.

ذکاوت و شورمندی شلر او را مبدع اصلی جامعه شناسی نظام مند معرفت ساخت، اما تحلیلش از نقش دین در جامعه تلفیق عجیب و غریبی از گرایشات محافظه کارانه، تعصبات نخیه گرا و تفکر اجتماعی رادیکال بود. به یاد بیاوریم که مارکس نیز ایدئولوژی بورژوازی را الحاد روشنگری می دانست. با وجود این بحث در باب ادبیات ماکس شلر چندان ساده نیست. این ادعایش که روند سکولار کننده مدرن محصول

می انگاشتند. متألهان مذکور همزمان ایمان مسیحی را عمیقاً مورد توجه قرار دادند. به تصور آنها ایمان انجیلی، مردم را به پاسخ به ندای الهی دعوت می کرد، همچنین مردم را به خرد و برابری فرا می خواند و آنها را به تفسیر سیمای عالم قادر می ساخت. این ایمان در اجتماعات دینی که حکایت انجیلی یکسانی را شرح و رخدادهای همانندی را جشن می گرفتند، پرورانده و زنده نگه داشته می شد.

بنابراین متألهان مذکور علی رغم حرکت به سمت سکولار شدن، کارکرد مهمی برای کلیسا قائل شدند. در اینجا تاکید می کنیم، چیزی که نویسنده گان مسیحی نسبت به آن علاقمند بودند به هیچ وجه نظریه سکولار شدن نبود، بلکه برعکس، تئوری تمایز پذیری بوده است. کاربرد اصطلاح «سکولار شدن» در الهیات عمدتاً گیج کننده بوده است!

ممکن است به نظر رسد که نظریه تمایز پذیری پارسونز تا اندازه ای ایدئولوژیک باشد؛ وی مفروض می گیرد که نظام آمریکایی نظام کاملی است که همه نظامهای پیشین به آن سمت می روند و وظیفه دین انجیلی است که به نحوی اثر بخش این نظام را کارا سازد. معذالک نظریه های مخالف سکولار شدن نیز به همان اندازه ایدئولوژیک هستند؛ چرا که از جهان بینی خاصی حمایت می کنند.

در واقع این یکی از بحثهای مطرح شده در کتاب «سکولار و مذهبی» دیوید مارتین است. در این کتاب مارتین نشان می دهد همه نظریه های سکولار شدن ایدئولوژیک بوده اند و همه آنها برای توجیه فلسفه خاصی از زندگی مطرح شده اند. وی مثالهای متعددی ذکر می کند. او به پوزیتیویسم خوشبین و عقلانی کنت و قسم بسیار متواضع پوزیتیویسم تجربی اشاره می کند، که هر دو دین را به مثابه مجموعه ای از خرافات می انگارند.

همچنین مارتین به جهان بینی مارکس و فروید اشاره می کند که هر دو جایگاهی برای دین در جامعه لیبرال قائل نیستند. بعلاوه جهان بینی های بسیار بدبینانه تونس، ویر و روشنفکران آلمانی دهه های پیشین و پسین آغاز این قرن را ذکر می کند که صنعتی شدن را با افول فرهنگ همبسته دانسته اند. ایدئولوژی افول ارائه شده توسط دانشمندان مذکور، که در فصل پیش تحلیل شد، وجود تضاد بنیادین بین مدرنیته و دین را تلقین کرده است.

با صورت افراطی این تفکر در کتاب «افول غرب» اشینگلر مواجه می شویم. در حقیقت مارتین انواع نظریه های دوری فرهنگ را به عنوان نمونه هایی از ایدئولوژی یادآور شده است. همچون نظریه های اشینگلر و سوروکین، که همپوندی گریزناپذیر افول دین با فروریختن آرمانهای بزرگ را پیشگویی کرده اند. بنابراین از آنجا که اجزاء ایدئولوژیک مؤثری در انواع نظریه های سکولار شدن (همینطور در نظریه تمایز پذیری) وجود دارد، می خواهم نتیجه گیری کنم که قانون ثابتی برای ارتباط مدرن شدن و دین وجود ندارد.

جامعه شناسانی هستند که دین را به مثابه بعد پایدار زندگی اجتماعی تلقی می کنند. در آثار امیل دورکیم و متفکران اجتماعی متأثر از او درمی یابیم که دین ممکن است با شدتی کمتر یا بیشتر در جامعه